

بررسی مبانی فقهی مالیات‌های غیر ثابت^۱

عبدالجبار زرگوش نسب *

طاهر علی محمدی **

سیده معصومه غیبی ***

چکیده

در حکومت اسلامی مالیات به دودسته‌ی ثابت و غیر ثابت تقسیم می‌شود. مالیات ثابت به آن دسته از مالیات‌هایی گفته می‌شود که از حیث مقدار، میزان و نرخ، دارای نص شرعی هستند، اما مالیات‌های غیر ثابت به مالیات‌هایی گفته می‌شود که در صورت ضرورت و نیاز جامعه وضع می‌شوند و با توجه به شرایط زمانی و مکانی مقدار و نوع آن تغییر می‌کند. از آنجایی که وضع مالیات غیر ثابت در یک جامعه-ی اسلامی باید متناسب و موافق با آموزه‌های دینی و اسلامی باشد تا مقبول متشرعین واقع شود، بررسی مبانی فقهی آن از اهمیت خاصی برخوردار خواهد بود. در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی انجام شده، چنین به دست آمده که مستفاد از آیات، روایات، قواعد فقهی و احکام اسلامی اخذ چنین مالیاتی توسط حکومت اسلامی نه تنها جایز، بلکه در مواردی واجب است.

کلید واژه‌ها: مالیات، مالیات غیر ثابت، حکومت، مبانی فقهی.

۱- تاریخ وصول: ۹۲/۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۲۴

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران tahghighat2@chmail.ir

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

*** گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

۱- مقدمه

مالیات از درآمدهای ضروری و اولیه دولت‌ها است و سابقه‌ای به قدمت دولت‌ها دارد. در اسلام، دولت منابع متعدد مالی ثابتی مانند زکات، خمس، خراج و انفال در اختیار دارد که گاهی با افزایش نیازهای جدید و توسعه‌ی وظایف دولت، کفایت نمی‌کنند. در چنین شرایطی حکومت اسلامی باید برای اداره‌ی جامعه‌ی و تأمین نیازها چاره‌اندیشی کند و از یک راه شرعی و قانونی منبعی را برای کسب درآمد اخذ کند. در عصر حاضر با توجه به پیشرفت صنعت، تکنولوژی و تغییراتی که در نحوه‌ی کسب درآمد به وجود آمده، مالیات از مهمترین منابعی است که دولت‌ها از آن به عنوان یک راه قانونی برای کسب درآمد استفاده می‌کنند و از آنجایی که وضع چنین قانونی در جامعه‌ی اسلامی باید بر اساس مبانی شرعی و فقهی باشد، شناسایی و تبیین آنها از اهمیت خاصی برخوردار است.

در این پژوهش که به همین منظور انجام می‌پذیرد به این سؤال پاسخ داده می‌شود که مجوز دولت اسلامی در اخذ مالیات چیست و به عبارت دیگر دولت چگونه این حق را به دست آورده است که بتواند در اموال مردم تصرف کند و از آنها مالیات بگیرد.

۲- تعریف مالیات

مالیات، در لغت واژه‌ای عربی است که در زبان فارسی، به معانی باج، خراج، ارتفاع، حاصل و محصول به کار می‌رود. این واژه جمع مالیه به معنای آنچه متعلق به دارایی و اموال است، می‌باشد (هومن، ۱۳۵۶، ۱، ۱۶۷). اما اصطلاح مالیات، با عبارات گوناگونی تعریف شده است که به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

مالیات، بنابر تعریف گاستون ژر، دانشمند کلاسیک عبارت از نوعی پرداخت و تأدیه مالی است که در نتیجه‌ی الزام قانونی از نظر تأمین مالی مخارج دولت، بلاعوض به وسیله‌ی افراد انجام می‌شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ۳۴۹). بنابر تعریفی دیگر «مالیات، سهمی است که به موجب اصل تعاون ملی و بر وفق مقررات، هر یک از شهروندان، موظف است که از ثروت و درآمد خود، به منظور تأمین هزینه‌های عمومی و حفظ منافع اقتصادی یا سیاسی و اجتماعی کشور، به قدر و توانایی خود به دولت بدهد، تا دولت در هر موردی که مصلحت بداند، مصرف کند» (لنگرودی، ۱۳۶۸، ۴، ۶۰۱).

۳- انواع مالیات

پرداخت‌های مالی الزامی، بر دو گونه است: مالیات‌های ثابت و اولی و مالیات‌های حکومتی و غیرثابت. شهید صدر می‌گوید: «مکتب اقتصادی اسلام دارای دو جنبه است ۱- یک جنبه که به طور منجز از سوی شارع مقدس مشخص شده و تغییر و جابجایی در آن راه ندارد. ۲- جنبه‌ی دیگر که منطقه‌ی الفراغ نام دارد، اسلام (شارع) تعیین قوانین آن را به دولت یا ولی امر واگذار کرده که بر حسب نیاز و اهداف اقتصاد اسلامی و شرایط هر زمان، حکم آن معلوم می‌شود» (صدر، ۱۴۰۳، ۳۸۱ و ۳۸۲). بر این اساس «مسئولیت‌های دولت اسلامی در زندگی اقتصادی اجتماعی را می‌توان بر دو پایه اساسی محدود نمود: تطبیق و پیاده نمودن عناصر ثابت و لایتغیر اقتصاد اسلامی. دوم: اجرا و پیاده کردن عناصر متغیر طبق شرایط روز و بر اساس اصول کلی» (صدر، ۱۴۰۳، ۵۰).

مالیات‌های اولی «آنهايي است که نسبت یا مقدار یا مورد وضع آن و یا مجموع آنها مستقیماً از طرف شارع مقدس، مشخص و معین گردیده است. مالیات‌های حکومتی، آن سلسله از مالیات‌هایی هستند که حاکم اسلامی می‌تواند در شرایط خاصی وضع کند و موارد، مقدار و نسبت خاصی برای آنها در شرع مقدس در نظر گرفته نشده است، بلکه تابع هزینه‌های ضروری و یا مطابق مصلحتی است که حاکم اسلامی در نظر دارد» (صدر، ۱۴۰۳، ۳۵۳). مالیات‌های اولی ثابت مثل خمس و زکات است که از حیث مقدار و مصداق مشخص هستند و مالیات‌های متغیر به دو دسته‌ی مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شوند. مالیات مستقیم، به مالیات‌هایی گفته می‌شود که دولت به‌طور مشخص از برخی افراد می‌گیرد؛ مانند مالیات بر حقوق کارمندان دولت. مالیات غیرمستقیم، «دریافت‌هایی (است) که دولت بیش‌تر به‌طور غیرمستقیم و برای نمونه، از راه افزایش قیمت کالا از مردم جمع‌آوری می‌کنند» (لنگرودی، ۱۳۶۸، ۶۰۲ و ۶۰۳). عده‌ای مالیات متغیر حکومتی را مشروع می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را مشروع نمی‌دانند و هر کدام از این دو دسته به ادله‌ای استناد می‌کنند (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۹۳) که در ذیل به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

مخالفتان مشروعیت، برای اثبات نظر خود به چند دسته روایت استناد می‌کنند: ۱- روایات دال بر حرمت تصرف در مال دیگری بدون اذن او؛ پیامبر (ص) می‌فرماید: «إن الناس مسلطون علی أموالهم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲، ۲۷۲)؛ مردم بر اموال خودشان مسلط هستند. نیز فرمود: «حرمة مال المؤمن كحرمة دمه» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۲، ۲۹۷)؛ حرمت مال مؤمن همانند حرمت خون اوست. در روایتی دیگر وارد شده است: «فلا یحل لأحد أن یتصرف فی مال غیره بغير إذن» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲، ۴۸۰)؛ دست‌اندازی در مال غیر بدون

اجزای وی برای هیچ کس جایز نیست». بر مبنای این دسته از ادله‌ی شرعی گرفتن مالیات که سبب تصرف در اموال دیگران بدون اجازه‌ی فرد باشد جایز نیست. در پاسخ باید گفت هرچند این روایات بر حرمت تصرف در مال دیگری بدون اذن او دلالت دارند، اما بوسیله برخی آیات (احزاب/۶، مائده/۵۵) و روایات (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱ ص ۲۸۷) که به صراحت دلالت دارند بر اینکه حاکم اسلامی و ولایت فقیه این اختیار را دارد که بتواند در اموال دیگران تصرف کند، قید می‌خورند. «این تصرف یک عنوان ثانوی نیست بلکه در عرض تصرفات مالک است» (جمعی از مؤلفان، بی تا، ۸).

ب- روایات نکوهش کننده ده یک بگیران؛ پیامبر(ص) می‌فرماید: «لا یدخل الجنة مدمن خمر... ولا عشار(مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۳، ۳۶۹)؛ شرابخواران... و ده یک بگیران وارد بهشت نمی‌شوند». در روایتی دیگر رسول خدا(ص) در مذمت ده یک بگیران می‌فرماید: «علی العشار فی کل یوم و لیلۃ لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا(حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۹۰، ۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۳، ۳۶۹)؛ بر عشار در هر شب و روز لعنت خدا، ملائکه و جمیع مردم است و هر کس که خدا او را لعنت کند هرگز برای او یاری نخواهد بود».

زراره می‌گوید به امام باقر (ع) عرض کردم گاهی با مال التجاره به ده یک بگیران برخورد می‌کنیم از ما می‌خواهند سوگند یاد کنیم به مقدار جنس و قیمت خرید آن و بدون سوگند رضایت به خروج از گمرک نمی‌دهند چه کنیم؟ فرمود: «فاحلف لهم فهو أحل من التمر و الزبد(ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۳، ۲۶۳)؛ سوگند یاد کنید که آن از خرما و کره شیرین تر است». در روایتی دیگر زراره می‌گوید: «گاه، با مال‌های خویش، به ده یک بگیران حکومت بر می‌خوریم. آنان از ما می‌خواهند که سوگند یاد کنیم و جز این، نمی‌گذارند به راه خود ادامه دهیم. امام فرمود: سوگند یاد کنید». این روایات بر نفی مالیات‌های عادلانه و قانونمندی که برای رفع نیازمندی‌های حکومت عادل و صالح گرفته می‌شود و در جهت مصالح جامعه اسلامی هزینه می‌گردد، دلالتی ندارند، زیرا: الف- این احادیث، ناظر به مالیات‌هایی است که فرمانروایان و حکومت‌های ستمگر، به ناحق می‌گرفته‌اند چنانچه دو روایت فوق زراره بر آن صراحت دارند ب- به نظر ابو عبید و ابن اثیر احادیثی که از پیامبر(ص) نقل شد ناظر به باج‌های ظالمانه‌ای است که در زمان جاهلیت بوده است و در صدر اسلام، کسانی به رسم آن روزگار، به گرفتن چنین مالیات‌هایی دست می‌یازیدند(ابو عبید، ۱۹۸۸، ۶۳۶؛ ابن اثیر، ۳، ۲۳۹).

ج- ممکن است منظور کسانی باشند که در گرفتن مالیات‌های اسلامی، بر صاحبان مال‌ها، ظلم می‌کرده‌اند و بیشتر از میزان معین، مالیات می‌گرفته‌اند (سرخسی، ۱۴۱۴، ۲، ۱۹۹). پس می‌توان نتیجه گرفت به اینکه این روایات نمی‌توان دلیل بر ناروا بودن دریافت مالیات از سوی حکومت اسلامی باشد.

بعضی از مخالفین اخذ مالیات حکومتی از جمله آذری قمی بر این باورند که اخذ مالیات‌های اضافی بر مالیات منصوص مانند زکات و خمس جایز نیست. ایشان گفته است: «اسلام به مالکیت شخصی افراد احترام می‌گذارد و مال هر کسی را برای خودش محترم می‌شمارد. در اسلام دلیلی برای اخذ مالیات یافت نمی‌شود» (روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۲۸ آذرماه ۱۳۶۳) امام خمینی در پاسخ می‌گوید: «آقا می‌نویسد مالیات نباید داد. آخر شما ببینید بی‌اطلاعی تا چقدر. آقا ما امروز نمی‌دانیم چند صد میلیون خرج این جنگ-مان است؛ روزی چند صد میلیون تومان خرج جنگ با سهم امام می‌شود درستش کرد؟ حالا ما می‌توانیم مردم همه را بنشانیم اینجا به زور سهم امام بگیریم؟ یک دفعه آدم بگوید که نخیر ما می‌گوییم که دولت مالیات نگیرد سهم امام بگیرد چه طور؟ از کجا بیآوریم سهم امام این قدر ... که مملکت را اداره کنیم» (خمینی، ۱۳۷۹، ۸، ۱۸۶). بنابراین دو دسته روایاتی که ذکر شد بر مدعای عدم مشروعیت مالیات حکومتی دلالتی ندارند؛ در مقابل، دلایل زیادی وجود دارد که می‌توان به آنها بر مشروعیت اخذ مالیات حکومتی استدلال کرد.

۴- دلایل و مستندات مشروعیت اخذ مالیات حکومتی

مهمترین این دلایل عبارتند از:

الف) دلیل اول، آیات قرآن

پاره‌ای از آیات در قرآن هستند که می‌شود در خصوص گرفتن مالیات به آنها تمسک کرد:

آیه‌ی اول؛ «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ (بقره، ۲۰۹) و از تو می‌پرسند، چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه افزون آید». در خصوص این که عفو به چه معنا است بین مفسرین اختلاف می‌باشد، هر کس عفو را بر معنای خاصی حمل می‌کند و هر کدام برای مؤید نظر خود به روایاتی استناد می‌کند (طوسی، بی‌تا، ۲۱۳، ۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ۱، ۱۰۶؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۱، ۲۱۱) طبرسی عفو را به این معانی گرفته است: أ- آنچه از مخارج زن و فرزند زیاد می‌آید یا بکلی آنچه بدان نیازی نیست. ب- حد وسط میان اسراف و سخت‌گیری. ج- آنچه که از خوراک سال زیاد بیاید. ایشان بعد از ذکر این معانی ادعای نسخ آن به آیه

زکات کرده است (طبرسی، ۱۴۰۳، ۲، ۵۷۷) که بنا بر نظر غالب مفسرین صحیح نمی‌باشد؛ زیرا دلیلی برای آن در دست نیست (طوسی، بی‌تا، ۲، ۲۱۳؛ طیب، ۱۳۷۸، ۲، ۴۲۹). به نظر می‌رسد حد وسط، بین اسراف و سخت‌گیری باشد؛ چنانکه از فرمایش امام صادق (ع) به دست می‌آید: «العفو الوسط» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۲، ۲۶۴) اما اینکه این انفاق واجب است یا مستحب، بین فقها اختلاف نظر است. عده‌ای آن را مستحب (مغنیه، ۱۴۲۴، ۱، ۳۳۰) و عده‌ای آن را از اعم و جوب و استحباب می‌دانند (طیب، ۱۳۷۸، ۲، ۴۲۹).

آیه‌ی دوم: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (ذاریات، ۱۹)؛ و در اموالشان برای سائل و محروم حقی است». علامه طباطبایی می‌گوید: «حق مذکور تنها در اموال آنان نیست، در اموال همه هست، برای این بوده که بفهماند متقین باصفایی که در فطریشان هست این معنا را درک می‌کنند و خودشان می‌فهمند که سائل و محروم حقی در اموال آنان دارد و به همین جهت عمل هم می‌کنند، تا رحمت را انتشار داده، نیکوکاری را بر امیال نفسانی خود مقدم بدارند» (طباطبایی، ۳۷۰/۱۸). در خصوص واجب یا مستحب بودن این حق بین مفسرین اختلاف نظر است. صاحب‌البیان فی تفسیرالقران می‌گوید: این حق مختص به واجبات مالی نیست بلکه ملک خود محسنین هست و مصداق احسان است و مراد این است که خود انسان یک قسمت از اموالش را برای این مصرف معین کند (طیب، ۱۳۷۸، ۱۲، ۲۷۰). مفسر دیگری می‌گوید: منظور حق واجبی است که خداوند در حقوق شرعی واجب مثل خمس و زکات و سایر حقوق شرعی واجب بر افراد لازم کرده است و این حقوق واجب در تمام اموال مردم اعم از کافر و مسلمان وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۷، ۲۸). به نظر می‌رسد از ظاهر آیه و تعبیر به حق بتوان وجوب را فهمید. شبیه به این آیه، آیات ۲۴ و ۲۵ سوره‌ی معارج است: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است برای سائل و محروم». در خصوص اینکه مراد از حق معلوم چیست، اختلاف نظر است؛ عده‌ای حق معلوم را همان زکات می‌دانند (طبرسی، ۱۴۰۳، ۱۰، ۵۳۵)، اما عده‌ای دیگر آن را غیر زکات می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۰، ۱۶؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ۲۹، ۱۳۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۵، ۳۱). اما اینکه آیا پرداخت این حق واجب است یا نه، باید گفت با توجه به روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده است و نیز ضرورت استفاده از این حق در زمانی که جامعه به آن نیاز دارد، واجب است. استفاده از این حق برای موارد ضروری مثل دفاع از جامعه و رفع نیازمندی‌های ضروری از دیدگاه مفسرین (مراغی، بی‌تا، ۲۶، ۱۷۹) دلیلی بر وجوب اخذ مالیات حکومتی می‌باشد. روایتی از امام صادق (ع) در خصوص سؤالی که از حق معلوم پرسیده شد آمده است آن کسانی که حق معلوم در اموالشان وجود دارد، حق معلوم غیر از زکات است، و آن

چیزی است که شخص آن را در مال و جانش بر خود فرض می‌کند و بر او واجب است که آن را به قدر طاقتش و گنجایشش بر خود فرض کند» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۲، ۴۸). بر اساس این روایت شارع مقدس در حقوق افراد حقی را واجب دانسته و افراد را ملزم به پرداخت آن حق کرده است با اینکه این حق غیر از واجبات مالی مثل زکات است. پس این آیه خود شاهدهی است بر اینکه که حاکم اسلامی بر اساس نص شرعی می‌تواند افراد را ملزم به حقی غیر از وجوهات شرعی کند. علامه جعفری می‌گوید: «خلاصه با در نظر گرفتن آیه مزبور و روایاتی که بیان شد استبعاد فقها و استناد آنها به چهار دلیل برای نفی وجوب «حق معلوم» کاملاً بی‌اساس است» (جعفری، ۱۴۱۹، ۷۲). بسیاری از محققین دیگر به همین مطلب اذعان کرده‌اند (ایروانی، ۱۳۸۸، ۱۷۷).

آیه‌ی سوم: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (اعراف، ۱۹۹)؛ عفو را بگیر و به کارنیک فرمان ده و از جاهلان روی بگردان». درباره‌ی معنی و تفسیر این آیه نظرات مختلفی ابراز شده است. عده‌ای کلمه‌ی خذالعفو را به معنای مقدار مالی در نظر گرفته‌اند و قائلند به پیامبر امر شده که مال اضافی مردم را اخذ کند، سپس آیه مزبور بعد از ورود آیه‌ی زکات نسخ شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۴، ۷۷۸). عده‌ای دیگر هم قائل به همین قولند اما آن را قابل نسخ نمی‌دانند (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ۱۵، ۴۳۵). دسته‌ای دیگر هم قائلند خذالعفو به معنای گذشت و عفو اما به نظر می‌رسد آنچه از ظاهر آیه و معنای کلمه خذ فهمیده می‌شود این است که دلالت بر گرفتن مال ز گناه است (کاظمی، بی‌تا، ۳۰۵۳). دارد تا گرفتن بخشش. صاحب جواهر نیز بر مبنای همین آیه عفو را به معنای آن چیزی می‌داند که از نفقه اضافه بیاید (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵، ۲۲۸). یکی از فقها در این زمینه می‌گوید: «البته اگر بپذیریم این آیه با آیه زکات نسخ شده است، ولی نسخ وجوب منافاتی با بقای اقتضا و رجحان ندارد، پس می‌تواند به حکم حاکم شرعی واجب گردد» (منتظری، ۱۴۰۹، ۴، ۲۹۳). بنابراین به استناد این آیات می‌توان گفت حاکم اسلامی اختیار دارد از مردم مالیات بگیرد.

ب) دلیل دوم - روایات

روایت اول؛ در روایتی از امام صادق (ع) در مورد آیه‌ی «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (رعد، ۲۱)؛ چیزی که مردم به آن امر شده‌اند که می‌رسانند»، سؤال شد، امام فرمود: «هو صلوة الإمام فی کل سنة مما قل أو کثر ثم قال أبو عبدالله ع و ما أريد بذلك إلا تزكيتکم (مجلسی، ۹۳، ۲۱۶)؛ آن وجوهی است که

در هر سال کم باشد یا زیاد برای امام می‌فرستند، سپس گفت: این را جز برای تزکیه و پاکی شما نمی‌خواهم».

روایت دوم؛ ولید بن ابان، از امام رضا (ع) نقل کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم آیا در اموال به جز زکات هست؟ فرمود: «بله، عبارت است از: آنچه خدای متعال می‌فرماید» **«الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»** (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۲، ۵۴۹).

این روایات به صراحت دلالت دارند بر اینکه خداوند در آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی رعد مردم را امر به دادن مالی می‌کند که غیر از وجوهات شرعی است. در مورد اعتبار این روایات باید گفت با توجه به اینکه اکثر روایات مورد استناد فقها قرار گرفته است و به آن فتوا داده‌اند این امر موجب تقویت روایت می‌شود و اگر ضعف سندی در بعضی روایات وجود داشته باشد با عمل فقها جبران می‌شود؛ زیرا عمل کردن به خبر از جمله‌ی چیزهایی است که موجب اطمینان و وثوق به صدور آن می‌باشد (مظفر، ۱۳۸۶، ۲، ۲۵۲).

ج) دلیل سوم - اختیارات تام ولی امر؛ یکی از مبانی فقهی دیگری که در راستای مشروعیت

مالیات به آن استناد می‌کنند اثبات ولایت فقیه بر جامعه‌ی اسلامی است. قرآن می‌فرماید: **«الَّذِينَ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»** (احزاب، ۶)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

این آیه با توجه به روایات معتبری که در این زمینه وارد شده است، دلالت بر ولایت رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) بر مؤمنان دارد. بنابر نظر فقهای شیعه، این حق ولایت بعد از ائمه و در زمان غیبت به فقهای جامع الشرایط داده می‌شود (خمينی، ۱۴۰۹، ۱۰۰) که از آن به ولایت فقیه تعبیر می‌شود. نتیجه‌ی ثبوت ولایت آن است که ولی با رعایت مصلحت مولی‌علیه (که همان افراد جامعه‌ی اسلامی باشد) می‌تواند در اموال آنان تصرف کند. ممکن است اینجا یک اشکال به وجود آید و گفته شود بر اساس اصل اولی هیچ کس حق تصرف در مال دیگری را ندارد، ولی این اشکال وارد نیست؛ زیرا دخالت در اموال مردم در صورتی جایز نیست که بدون اجازه باشد اما در این جا اجازه و اذن شارع مقدس وجود دارد، چون به ولی فقیه ولایتی داده است تا در راستای مصالح جامعه و افراد، مالیات وضع کند و این اجازه خود یک حکم اولی است. شهید صدر در استدلال به آیه‌ی **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا طِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** (نساء، ۵۹)، برای ولایت فقیه می‌گوید: «در پرتو این نص حد و مرز قلمرو ترخیص که گنجایش اختیارات والیان امر را دارا است که هر عملی را اولاً و بالذات از نظر شرع مباح است، در بر می‌گیرد. پس هر فعالیت و عملی که نص شرعی بر حرمت یا وجوب و... آن دلالت نکند بر ولی امر جایز است تا صفت ثانوی به آن

بدهد ... پس انواع فعالیت‌هایی که در زندگی اقتصادی اولاً و بالذات مباح است قلمرو و ترخیص منطقه الفراغ را تشکیل می‌دهد» (صدر، ۱۴۰۳، ۶۸۹).

هرجا در شریعت اسلام شارع مقدس حکمی را ذکر نکرده باشد در حوزه‌ی مباحات (نه واجبات و محرمات) ولی امر می‌تواند بر اساس شرایط و احکام موجود حکم جدید وضع کند (صدر، ۱۴۰۳، ۳۸۱). در اقتصاد این اصل به اصل دخالت دولت در اقتصاد معروف است. بر اساس این اصل دولت می‌تواند در اقتصاد دخالت کند. یکی از موارد مشمول این قاعده، مالیات‌های غیرثابت است؛ زیرا که در اسلام وضع مالیات به معنای امروزی رایج نبوده است. اما امروزه کمبود منابع مالی دولت اسلامی و وسعت اختیارات او اقتضای دسترسی به وضع چنین مالیاتی را می‌کند. ولی فقیه در هر دو قسمت مالیات ثابت و غیرثابت می‌تواند مردم را وادار به پرداخت مالیات کند و در صورت امتناع، برای آنان مجازات تعیین کند؛ اگر چه ادله جواز مجازات امتناع‌کنندگان مربوط به مالیات ثابت است، اما وضع مالیات توسط حاکم اسلامی در صورت ضرورت همان حکم مالیات ثابت را دارد. وقتی اصل اخذ وضع قانون مالیات غیرثابت مورد قبول قانونگذار قرار گرفت، باید باقی قوانین و مقررات آن هم بر مبنای شرعی مورد اجرا قرار گیرد. شهید صدر در این زمینه می‌گوید: «اگر حاکم اسلامی بر اساس مصالح عمومی فرمان دهد پیروی از آن برای همه مسلمانان واجب است. حتی کسانی که معتقدند مصلحتی که حاکم تشخیص داده اهمیتی ندارد نمی‌توانند مخالفت کنند؛ مثلاً شریعت احتکار برخی اجناس ضروری را حرام کرده است، حاکم اسلامی می‌تواند در دیگر اجناس از احتکار جلوگیری کند و برابر مصلحت قیمت بگذارد و لازم است از او پیروی کنند» (صدر، ۱۴۰۳، ۱۱۶). شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه ولی امر مسلمین بر اساس ولایتی که دارد بر حسب ضرورت‌ها و با تشخیص مصلحت جامعه حق وضع مالیات را دارا است که در اینجا به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:

شاهد اول؛ در روایتی از امام باقر (ع) چنین نقل شده است: «وضع امیرالمؤمنین (ع) علی الخلیل العتاق الراعیة فی کل فرس فی کل عام دینارین وجعل علی البراذین دینارا (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۹، ۷۷)؛ امیرالمؤمنین (ع) برای هر اسب تازی که در چراگاه چریده برای هر سال دو دینار و برای هر اسب غیر عربی یک دینار قرار داد».

شهید صدر با اشاره به حدیث بالا می‌گوید: «آنچه از امیرالمؤمنین (ع) به ثبوت رسیده این است که آن حضرت بر مالها علاوه بر موارد زکاتی که در قانون ثابت اسلامی است وضع زکات کرد. و این حق ولی امر است که زکات را بر هر کالایی که مصلحت بداند طبق ضرورت‌های خاصی قرار دهد» (اسماعیلی به

نقل از شهید صدر، ۱۳۷۴، ۵۳). این عمل در زمان زمامداری آن حضرت و ولایت او بر امت اسلامی، به صراحت دلالت بر مشروعیت گرفتن مالی غیر از زکات دارد. این تنها مصداقی از اموال و دارایی‌های آن زمان بوده است. در این زمان با متحول شدن منابع تولید، درآمدها تغییر پیدا کرده است. این روایت دلیلی است که دولت اسلامی بتواند جهت تأمین منابع مالی مورد نیاز خود از مصادیق مختلف و متنوع مالی (مثل مالیات بر گمرک واردات، فروش، سود و شرکت‌ها) کسب درآمد کند. البته بسیاری از فقها گرفتن زکات بر اسب را مستحب دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵، ۷۴؛ همدانی، ۱۴۱۶، ۱۳، ۱۱۵). اما این تعارضی با روایت مذکور ندارد؛ زیرا در بسیاری از روایات وارد شده است، زکات فقط به موارد نه گانه‌ی وارد شده در روایات تعلق دارد. در هر صورت چه این روایت را از باب گرفتن زکات بدانیم چه از باب مالیات، این فتاوی نفی-کننده‌ی مدعای ما نیست، بلکه اثبات‌کننده‌ی آن است؛ زیرا هر دو، حکم حکومتی و مستند به قول و فعل معصوم (ع) است که بر اساس مصلحت و ضرورت جامعه وضع شده بود.

شاهد دوم؛ در خصوص خمس غنایم جنگی امام صادق (ع) می‌فرماید: «الإمام یجری و ینفل و یعطی ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله ص بقوم لم يجعل لهم فی الفیء نصیباً و إن شاء قسم ذلک بینهم» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ۵۴۴)؛ امام نسبت به غنایم جنگی قبل از تقسیم، حق دارد هر مقدار بخواهد عطا کند زیاده بدهد و هرگونه بخواهد انجام دهد و پیامبر اکرم (ص) به همراه جمعی جنگ کرد و سهمی برای آنان در فیه قرار نداد در صورتی که اگر می‌خواست میان آنان تقسیم می‌کرد». در روایت دیگر در همین مورد می‌فرماید: «برگزیده‌ی مال از غنائم متعلق به امام است و حق دارد غنائم ممتاز آنها را مانند حیوان گران بها و جامه و کالا از آنچه دوست دارد و می‌خواهد بردارد. این اشیا پیش از تقسیم غنایم و پیش از جدا کردن خمس برای اوست و نیز امام حق دارد با این مال همه‌ی نوائب و پیشامدها و نیازهای خود را مانند عطایای دلجویی‌شدگان و غیر از آن اتفاقات خود را تأمین کند و اگر بعد از آن چیزی باقی ماند پس از جدا کردن خمس آن را در اهلس تقسیم می‌کند و باقیمانده‌ی آن را بر کسانی که متصدی جنگ بوده‌اند تقسیم می‌نماید و اگر پس از تأمین نیازها پیش‌آمدها چیزی باقی نماند برای آنها سهمی نخواهد بود» (طوسی، ۱۴۰۷، ۴، ۱۲۹).

از این روایات فهمیده می‌شود در عین حال که چهار پنجم غنایم متعلق به رزمندگان است، امام حق دارد هر جا مشکلاتی برای حکومتش پیش آمد این اموال را در اختیار بگیرد و اگر چیزی باقی ماند پس از کم کردن خمس آن، در میان رزمندگان تقسیم کند. معنایش این است که حکومت می‌تواند اموالی را که

متعلق به مردم می‌باشد برای رفع نیازمندی‌های عمومی که مسؤولیت تأمین آنها با اوست برداشت کند، البته این اموال هنوز تقسیم نشده و به مالکیت شخصی افراد در نیامده است ولی اجمالا به آنها تعلق دارد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ۳۷۰). مولی احمد نراقی وضع چنین اختیاراتی را ناشی از همان آیه‌ی «الَّذِينَ يُؤْتُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُسْرًا» می‌داند (نراقی، ۱۴۱۵، ۹۰، ۱۰). هرچند این اموال هنوز بین مالکان تقسیم نشده، اما این روایت با جوازگرفتن مالیات حکومتی از جانب حاکم و دولت اسلامی تعارضی ندارد؛ زیرا در زمان ائمه غنیمت که یکی از منابع درآمد آن زمان بود به طور کامل در اختیار امام قرار می‌گرفت، سپس خود امام اقدام به تقسیم می‌کردند. اما امروزه مردم درآمد کامل خود را تحویل دولت نمی‌دهند تا دولت بخواهد خمس آن را بردارد یا به آنها رد کند، پس به ناچار باید به خود مردم مراجعه شود تا از آنها مالیات اخذ شود. اگر این اشکال شود، که خمس مربوط به امام و سادات است و نمی‌شود آن را به سایر موارد توسعه داد چنین ایرادی وارد نیست؛ زیرا خمس مربوط به، حق الاماره است و پس از امام در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌گیرد. با توجه به موارد مذکور می‌توان گفت همه‌ی دارایی‌های مردم مشمول مالیات می‌شوند.

(دلیل چهارم - دلالت قواعد فقهی

برخی از قواعد فقهی وجود دارند که بر اساس آن می‌توان به مشروعیت مالیات‌های حکومتی اشاره کرد که در ذیل به برخی از این قواعد پرداخته می‌شود:

أ- قاعده‌ی لاضرر؛ از جمله‌ی این قواعد قاعده‌ی لاضرر است. «ضرر شامل کلیه خسارت‌ها و زیان‌های وارد بر دیگری است، ولی «ضرار» مربوط به مواردی است که شخص با استفاده از یک حق یا جواز شرعی به دیگری زیان وارد سازد که در اصطلاح امروزی از چنین مواردی به «سوء استفاده از حق» تعبیر می‌شود (محقق داماد، ۱، ۱۴۱). اگر این قاعده را یک حکم حکومتی بدانیم چنانکه حاکم و دولت بدانند که در صورت عدم وضع مالیات ضرر و زیان به جامعه‌ی اسلامی وارد می‌شود، می‌تواند مالیات وضع کند. استناد به این قاعده برای وضع مالیات از یک سو ناشی از وضع قوانین و مقرراتی است که مربوط به زندگی دسته جمعی است و از سوی دیگر ناشی از قاعده تزامم است. در صورت اول این یک حکم بدیهی عقلی است که بقای زندگی دسته جمعی مربوط به محدودیت تمایلات است. بنابراین، وضع مالیات را نمی‌توان یک حکم ضرری تلقی نمود، بلکه طبیعت و ماهیت زندگانی اجتماعی پرداخت چنین مالیاتی را الزامی می‌نماید؛ همانطور که در آیه‌ی ۱۹۵ از سوره بقره آمده است: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِكُمُ

إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ و در راه خدا انفاق کنید و خودتان را با دست خویش به هلاکت نیندازید». پس معلوم می‌شود که با پرداخت نکردن حقوق مالی جامعه است که انسان ضرر را بر خود وارد می‌نماید (جعفری، ۱۰۴، ۱۴۱۹). در جایی دیگر در خصوص دلالت این آیه در خصوص وضع مالیات آمده است: «اگر مردم در پرداخت مالیات کوتاهی کردند دولت ضعیف شده و سقوط می‌کند و به دست خود مردم به هلاکت می‌رسد. آیه اشاره به این است که با دریغ کردن از دادن مالیات و تأمین بودجه دولت موجب هلاکت خود نشوید، هلاکت خود یعنی تضعیف دولت در هر بعدی از ابعاد علمی، فرهنگی، سیاسی نظامی، قضایی، آموزشی، پژوهشی. چون به سامان رسیدن این اهداف نیاز به بودجه و هزینه‌های لازم دارد که اگر منابع طبیعی و معادن موجود نتواند کفاف این نیازها را بدهد، مردم وظیفه دارند دولت را کمک کنند و دولت می‌تواند به گونه‌ای عادلانه برابر نیاز خود بر مردم مالیات مقرر کند (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۰، ۱۹). اگر وضع مالیات سبب بر طرف کردن ضرر از جامعه‌ی اسلامی شود پرداخت آن واجب است. از سوی دیگر وقتی که در مرحله‌ی وضع قانون دو قانون با هم تزاخم پیدا کنند در این صورت بر مبنای سیره‌ی عقلا و ادله‌ی شرعی؛ مثل قاعده‌ی لاضرر قانون اهم که همان منفعت و مصلحت جامعه باشد بر منفعت اشخاص مقدم خواهد بود؛ مثل آنجا که تصرف افراد در املاک خود، منجر به ضرر رساندن به دیگران شود؛ در چنین حالتی قاعده‌ی لاضرر از ورود ضرر به افراد منع می‌کند و حقوق مهمتر را که همان عدم ضرر به دیگران است را بر نفع شخصی مقدم می‌دارد. این مورد به طور خاص در وضع مالیات زمانی به وقوع می‌پیوندد که افراد به ثروت اندوزی روی آورند و از یک سو مالیات نپردازند و از دیگر سوی به محض رسیدن به حد مشخصی از ثروت از کار و تلاش دست بردارند؛ در این صورت ورود ضرر به جامعه محرز می‌شود و بر اساس قاعده لاضرر حاکم اسلامی می‌تواند با وضع مالیات از ورود ضرر بزرگتر جلوگیری کند.

این فلسفه‌ی تشریح مالیات در خصوص همه‌ی مالیات‌ها اعم از ثابت و غیر ثابت است. اما صدق این نوع مالیات‌ها در خصوص بعضی از مالیات‌ها غیر ثابت مثل مالیات بر گمرک و اشخاص حقوقی واضح‌تر است. وضع مالیات بر کالاهای خارجی در راستای حمایت از دیگر تولیدکنندگان داخلی سبب کنترل واردات خارجی می‌شود. اگر بر کالاهای خارجی مالیات وضع نشود افزایش این کالاها در داخل کشور سبب ضرر به تولیدکنندگان داخلی می‌شود و نتیجه‌ی آن افزایش بیکاری و کاهش تولید ملی است. بنابراین دولت اسلامی می‌تواند بر واردات عوارض وضع کند، همانطور که در صدر اسلام بر واردات عشر قرار می‌دادند. این امر علاوه بر تأمین منابع مالی دولت، سبب حمایت از کالاهای داخلی نیز می‌شود (رضایی دوانی، ۱۳۸۹،

۱۴۹). این قاعده درخصوص اشخاص حقوقی مثل شرکت‌ها نیز به همین منوال صدق می‌کند؛ زیرا تولید زیاد شرکت‌های قدرتمند مانع تولید شرکت‌های کوچکتر می‌شود. بنابراین حاکم اسلامی می‌تواند بر مبنای این قاعده با تبیین و بررسی مسائل و مصالح جامعه هر شغل و کسبی را که سبب ضرر و زیان شود مشمول مالیات قرار دهد. این امر ناشی از اختیاری است که شارع مقدس در اختیار او گذاشته است. امام رضا (ع) در این زمینه می‌فرماید: «أَنْ الْخَلْقَ لِمَا وَقَفُوا عَلَى حُدُودٍ وَأَمْرًا أَنْ لَا يَتَعَدُوا ذَلِكَ الْحَدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَى (مجلسی، ۲۳، ۳۲)؛ مردم به مقرراتی محدود شده‌اند (و باید آن حدود و مقررات را مراعات نمایند) و لازم است از آن حدود تجاوز نکنند، و تباهی‌شان در تجاوز از حدود است. تجاوز نکردن از حدود ثبوت و قوام پیدا نمی‌کند، مگر اینکه بر ایشان امینی منصوب شود تا آنان را بر آنچه برای ایشان شایسته و مباح است محدود نماید و از تجاوز و انجام آنچه بر ایشان ممنوع است باز دارد».

علامه جعفری در خصوص تراحم حقوق دیگران در چنین مواردی مثل وضع مالیات می‌گوید:

«باید یکی از آن دو راه را انتخاب نماییم، این دو راه عبارتند از: ۱- اصل اولی در حقوق، ثبات و مطلق بودن است و در حالت تراحم این ثبات و مطلق بودن از بین نمی‌رود. ۲- برای هیچ حقی به تنهایی ثبات و مطلق بودن وجود ندارد بلکه تمام حقوق به طور مربوط به یکدیگر وضع شده است. هر یک از این دو راه هوادارانی از حقوق دانان ملل و فقهای اسلامی دارد. آن چه که به نظر می‌رسد این است که با توجه به مجموع نظام قانونگذاری اسلام راه دومی منطقی‌تر می‌باشد؛ زیرا: اولاً- خود قاعده‌ی لا ضرر و لا ضرار که به همین شکل در منابع اسلامی وارد شده است، همین راه دوم را تأیید می‌کند و کلمه «لا» می‌رساند که حقوق اشخاص تا آنجا که حال تراحم و اضرار پیدا نکرده است مشروع می‌باشد؛ چون روشن است که کلمه «لا» نمی‌گوید ضرر و اضرار در خارج وجود ندارد؛ زیرا این یک امر محسوس است که افراد انسانی می‌توانند به خود و به دیگران ضرر برسانند. پس آن چه که مقصود از قاعده‌ی مزبور است نفی آن حکم است که حقی را اثبات کند و آن حق به جهت گسترش خود موجب اضرار به دیگری بوده باشد. ثانیاً- شخص متضرر نیز یکی دیگر از افراد جامعه بوده و مشمول همان مقررات و قوانین است که به صاحب حق مزبور شامل است و در هیچ یک از حقوق طرفین از نظر اسلامی ترجیحی بر دیگری وجود ندارد. نتیجه چنین می‌شود که قانونگذار اسلام با نظر به ارتباط زندگانی انسانها با هم که منشأ تراحم حقوق خواهد

گشت به وضع قانون پرداخته است. و بدیهی است که اصل در موارد تراجم، تقدیم اهم بر مهم است (جعفری، ۱۴۱۹، ۱۰۶).

ب- قاعده بکل من له الغنم علیه الغرم؛ این قاعده از دیگر قواعدی است که در جواز گرفتن مالیات قابل استناد می‌باشد، هر چند این قاعده بیشتر در ابواب بیع و معاملات به کار رفته است (انصاری، ۱۴۱۵، ۳، ۲۰۲). استناد به آن در جواز اخذ مالیات بی‌وجه نمی‌باشد؛ زیرا این قاعده کاربرد زیادی در خصوص مواردی؛ مثل منفعت، ضرر و ضمان دارد که در مالیات رایج‌اند؛ چرا که بر مبنای قاعده‌ی "کل من له الغنم علیه الغرم" غرامت به کسی تعلق می‌گیرد که درآمد از آن اوست. از ویژگی‌های این قاعده، عمومیت و شمول آن است که بیشتر امور اقتصادی، معاملی و قراردادهای خصوصی افراد را در بر می‌گیرد. این امر به طور واضح در مالیات نیز مطرح است؛ زیرا امروزه دولت برای عموم مردم خدمات رفاهی زیادی را انجام می‌دهد و هر قدر زندگی انسان صنعتی‌تر و پیچیده‌تر شود حجم هزینه‌های کاری و مصرفی هم بیشتر می‌شود. با توجه به خدماتی که دولت به مردم می‌دهد؛ مثل آموزش رایگان، امنیت شهرها، توسعه‌ی علوم و فنون، هموار کردن لوازم کسب و تجارت، توسعه‌ی شهرسازی، مرکز اطلاع رسانی رادیویی و تلویزیونی، توسعه‌ی مراکز بهداشت و درمانی و توسعه‌ی حمل و نقل زمینی، هوایی و ... نباید انتظار داشت که دولت بتواند با تعداد معدودی از منابع همه‌ی این امکانات را برای مردم فراهم کند؛ ضمن آنکه همه‌ی اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی باید به این نکته توجه داشته باشند که سود حاصل از کسب و کار بدست‌آمده، تنها در سایه کار و سرمایه آنها نبوده، بلکه نقش دولت در کسب سود و درآمد آنها مؤثر و کارساز بوده است؛ پس بر مبنای این قاعده سود حاصله (غنم) را باید با غرم که همان پرداخت مالیات باشد جبران کنند.

ج- قاعده یا لخراج بالضمنان؛ این قاعده از دیگری قواعدی است که در جواز اخذ مالیات و خصوصاً ضمانتی که به سبب پرداخت و دریافت مالیات بوجود می‌آید قابل استناد می‌باشد. این قاعده از لحاظ معنایی همانند قاعده‌ی قبل است؛ زیرا خراج دارای معنای عامی است که هرگونه پرداختی را؛ از جمله مالیات شامل می‌شود. امام خمینی (ره) در خصوص معنای خراجی گوید: «مقصود از خراج یعنی مالیاتی که حکومت اسلامی از شهروندان می‌گیرد، در مقابل تعهدی است که نسبت به ملت دارد در اداره مملکت و ایجاد امنیت در جامعه و تشکیل ارتش و تهیه مراکز آموزش و پژوهش و ساختن بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی و تنظیم شهرداری‌ها و غیر ذلک. به تعبیر دیگر دولتها در جوامع مترقی عقلائی در مقابل دریافت

مالیات متعهد هستند همه خدمات شهری، فرهنگی و رفاهی را تأمین کنند؛ اما منابع ملی مثل: نفت، گاز، معادن و غیر ذلک صرف کارهای اساسی و زیربنائی می‌شود» (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱، ۲، ۲۸۰).

بر مبنای این قاعده کسی که مالیات می‌گیرد ضامن برآورده کردن نیازهای مردم است و کسی هم که از خدمات دولتی بهرمنده می‌شود ضامن پرداخت مالیات خواهد بود. پس دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که ذکر آنها گذشت از مردم مالیات بگیرد. از این قاعده می‌توان تحت عنوان اصل فایده یاد کرد. ممکن است گفته شود مالیات‌های امروزی یک نوع پرداخت غیر جبرانی است و هیچ گونه تناسبی بین پرداخت مالیات و اصل فایده که همان خدمات رسانی است، وجود ندارد؛ اما این امر صحیح نیست، بلکه ارتباط مستقیمی بین خدمات رسانی و پرداخت مالیات وجود دارد. مستند این قول، ادله‌ی شرعی، نظرات فقها و اقتصاددانان می‌باشد. حضرت علی (ع) در نامه‌ی خود به مالک اشتر در خصوص متناسب بودن میزان اخذ خراج و عمران و آبادی و انجام دادن خدمات برای مردم می‌فرماید: «و لیکن نظرک فی عماره الأرض أبلغ من نظرک فی استجلاب الخراج لأنّ ذلک لا یدرک إلّا بالعمارة، و من طلب الخراج بغير عماره أخرج البلاد و أهلک العباد و لم یستقم أمره إلّا قليلاً» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ۴۰۲)؛ باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع‌آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع بدست آورد شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد». این روایت به صراحت ارتباط بین اخذ خراج از ناحیه حکومت‌ها و انجام خدمات رسانی را بیان می‌کند و در انتها نیز به آثار سوء اخذ مالیات بدون خدمات رسانی اشاره می‌کند که این امر می‌تواند مورد توجه دولت‌ها در سیاست‌های مالیاتی قرار گیرد. نائینی به استناد همین سخن حضرت علی (ع) تطبیق میزان تناسب دخل و خرج دولت را لازم می‌داند (نائینی، ۱۲۸، ۱۴۲۴).

ه) دلیل پنجم - ضرورت‌ها، مصلحت‌ها و مقتضیات نیاز جامعه

با توجه به تغییراتی که به مرور زمان در جوامع بشری بوجود می‌آید دولت‌ها موظفند که به وضع قوانین جدید و متناسب با تغییرات زمانی و مکانی اقدام کنند؛ از این گونه مسائل می‌توان به وظایف اقتصادی دولت‌ها اشاره کرد که ممکن است هر دولتی جهت انجام این وظایف و تأمین بودجه‌ی مالییه وضع مالیات جدید متناسب با نیازمندی‌ها پردازد که در ذیل به برخی از این موارد پرداخته می‌شود:

۱- ضرورت حفظ جامعه‌ی اسلامی و عزت مسلمانان: یکی از مبانی مشروعیت مالیات‌ها ضرورت حفظ جامعه‌ی اسلامی می‌باشد؛ همانطور که قرآن می‌فرماید: «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (منافقون/۸)؛ عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند».

باید توجه داشت که ضرورت فقط موارد اضطرار و حرجی را شامل نمی‌شود، بلکه هر حکم و مصلحتی که عزت و سر بلندی جامعه‌ی اسلامی را در پی داشته باشد، ضرورت محسوب می‌شود. دایره‌ی این امر وسیع است و شامل مواردی مثل تأسیس دولت و حکومت، حفظ نظام اسلامی، اداره‌ی قوای سه‌گانه، و صدها مورد دیگر که همگی از ضروریات دین اسلام و جامعه‌ی مسلمین است، می‌شود. واضح است که دستیابی به این امور جز در سایه‌ی قدرت مالی امکان پذیر نیست. اگر دولت اسلامی جهت دست‌یابی به این اهداف نتواند برنامه و قانون خاصی را وضع کند تا زمینه‌های لازم را جهت خود کفایی و عزت مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی فراهم کند به ناچار جهت تأمین نیازهای اساسی و اولیه خود باید وابسته به دولت‌ها و جوامع کفار شود. در این زمان است که خطر مسلط شدن این دولت‌ها بر عرصه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باز می‌شود.

یکی از نمونه‌های این وابستگی‌ها استقراض دولت است که هم از نظر شرعی و هم از نظر سیاسی برای دولت مطلوب نخواهد بود. امروزه بیشتر کشورهای مسلمان برای پر کردن شکاف بودجه‌ی دولتی، به استقراض دولتی روی می‌آورند. این بدهی‌های دولتی به شکل بسیار قابل توجهی رشد کرده است. در کنار دیگر مشکلات، بازپرداخت بهره‌ی این بدهی‌ها بخش عظیمی از کل مخارج دولت را به خود اختصاص می‌دهد. در کشورهای مسلمان این مسأله بسیار اسفبار است. علاوه بر مشکلات اقتصادی که این بدهی دولتی برای این کشورها به بار می‌آورد، کشورهای مسلمان را در تضاد با شریعت اسلام نیز قرار می‌دهد. در واقع بسیاری از مشکلات اقتصادی آنها نتیجه‌ی نادیده گرفتن ممنوعیت صریح استقراض مبتنی بر بهره است (اقبال، ۱۳۸۸، ۱۳۷). بنابراین در چنین صورتی وضع مالیات برای حفظ جامعه‌ی اسلامی و جلوگیری از تسلط کشورهای بیگانه بر دولت اسلامی به خاطر پرداخت بدهی لازم و ضروری می‌نماید. توانمندی نظام و جامعه‌ی اسلامی و آمادگی‌های لازم در برابر دشمنان از اصول قرآن و روش قرآن است که سبب عزت مسلمانان می‌شود. قرآن می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (انفال، ۶۰) و آماده کنید برای (کارزارها) ایشان (دشمنان) هرچه رامی‌توانید». شهید صدر می‌گوید: «در اینجا منظور آیه تنها نیروی جنگی و جهاد و جنگ در راه او نبوده بلکه هر نیرویی که موجب تحقق جامعه‌ی اسلامی شود و نیز جامعه را از دسایس و

حیله‌های جوامع دیگر که از جاهلیت محض برخوردار می‌باشند در امان دارد را شامل می‌شود که واضح و روشن است یکی از نیروهای فعال، همان نیروی اقتصادی جامعه می‌باشد» (صدر، ۱۳۵۹، ۵۴).

نتیجه‌ی بحث این که حاکمیت اداره‌ی شوون مختلف جامعه‌ی اسلامی بر عهده‌ی حاکم اسلامی است که وی با الهام از اصول و قوانین اسلامی، مصالح و ضروریات جامعه‌ی اسلامی را تبیین و بررسی می‌کند و مصالح مهمتر و اساسی را در نظر گرفته و جهت تأمین منابع مالی آن چاره‌اندیشی می‌کند که اخذ مالیات یکی از آنها است.

ب- ضرورت ایجاد توازن اقتصادی؛ توازن در مباحث اقتصادی گاهی به معنای مساوات و گاهی به عنوان یکی از شاخصه‌های عدالت به کار رفته است. توازن اقتصادی نشأت گرفته از عدالت اقتصادی که مصداق بارز عدالت اجتماعی است می‌باشد؛ اما اینکه آیا توازن می‌تواند به عنوان یکی از ابعاد عدالت مورد توجه قرار گیرد یا نه، باید گفت پاسخ به این سؤال از نظر اندیشمندان اسلامی مثل شهید صدر و مطهری بر اساس مبنای فقهی و ادله‌ی شرعی مثبت است (نمازی و لشکری، ۱۳۹۱، ۹۷). توازن و تعادل اقتصادی حد میانه و معقول در زندگی و زمینه‌ی رشد عقلی و تکامل علمی و قوام فرهنگی جامعه است. شهید صدر در تعریف توازن اجتماعی می‌گوید: «منظور از توازن اجتماعی، توازن افراد جامعه از حیث سطح زندگی است نه از حیث سطح در آمد و مقصود از سطح زندگی این است که سرمایه به اندازه‌ای در دسترس افراد باشد که بتوانند متناسب با مقتضیات روز از زندگی برخوردار گردند. به عبارت دیگر سطح زندگی یکسانی برای تمام اعضای جامعه تأمین شود» (صدر، ۱۴۱۷، ۶۷۳).

شهید مطهری نیز در این زمینه می‌گوید: عدالت اگر معنایش توازن باشد، باز از آن معنای «اعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ» بیرون نیست. چرا؟ چون هیچ وقت اجتماع متوازن نمی‌شود به اینکه حقوق افراد پایمال بشود. توازن اجتماع به این است که حقوق همه‌ی افراد رعایت بشود، حق اجتماع هم رعایت بشود. از آن فرضیه نیز که اساساً حقوق افراد به کلی معدوم بشود، هرگز توازن اجتماع به وجود نمی‌آید. بله، در توازن پیش می‌آید که افراد باید حقوق خودشان را فدای اجتماع بکنند؛ اما این درست نمی‌شود، مگر به اینکه خلقت هدف داشته و حق این فرد در جای دیگر تأمین و تضمین شده باشد (مطهری، بی‌تا، ۲۱، ۲۲۳). البته عده‌ای نظریه شهید را در خصوص شاخصه‌های عدالت اقتصادی نا کارآمد و محدود می‌دانند. (حسینی، ۳۳) اما این قول نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا نظریه شهید صدر بر مبنای ادله‌ی شرعی بنا شده است که به طور واضح دلالت بر صحت این نظریه دارد. در اسلام این امر مهم یعنی ایجاد عدالت و رفع فقر، بر عهده‌ی

حکومت اسلامی است، دلیل این امر یکی به دلیل ولایت مطلقه‌ای است که حاکم در حکومت اسلامی نسبت به افراد جامعه دارد و دیگری به دلیل حقی است که همه در منابع مالی عمومی دارند و این منابع در اختیار حکومت اسلامی می‌باشد. پس همان طور که حکومت اسلامی در ایفای وظیفه و تعهد خود نسبت به تأمین مایحتاج زندگی عمومی مردم از امکانات فراوانی بهرمند است از جمله اخذ مازاد بر احتیاج افراد در قالب زکوه و مالیات‌های مختلف، بالاتر از آن اعمال حق مالکانه و تسلط خود بر منابع طبیعی و ثروت‌ها و ایجاد و توسعه‌ی بخش عمومی تولید اقتصادی؛ پس باید وسایل و ضمانت اجرائی کافی نیز برای تحقق این هدف پیش‌بینی نماید (پایدار، ۱۴۱۹، ۱۳۷-۱۳۸). در قرآن آمده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ (حدید، ۲۵) ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند». در آیه‌ی دیگر آمده است: «... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر، ۷)؛ تا ثروت میان توانگران دست به دست نشود» این آیات به صراحت دلالت بر حفظ عدالت، تعادل اقتصادی و توزیع ثروت دارند. در راستای دست‌یابی به همین اهداف است که اسلام عمده‌ی منابع مالی را در اختیار حاکم اسلامی قرار داده است تا به وسیله‌ی آن نیازهای ضروری افراد را برطرف کند، از اموال ثروتمندان بگیرد و در اختیار محرومان قرار دهد و زندگی و رفاه و آسایش معمولی را برای تمامی افراد جامعه فراهم آورد.

در کنار این آیات، آیات زکات و بسیاری از روایات ائمه معصومین (ع) دلالت بر آن دارند که حاکم اسلامی موظف است به وسیله‌ی زکات و غیر آن، نیازهای عمومی زندگی افراد جامعه را تأمین کند. علاوه بر دولت افراد نیز موظف به رفع فقر و تأمین نیازهای افراد هستند به همین جهت بسیاری از آیات و روایات دلالت دارند بر اینکه حق فقرا در اموال ثروت‌مندان است. قرآن در خصوص کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق نمی‌کنند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (توبه، ۳۴)؛ کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذابی دردآور بشارت ده». علامه طباطبایی می‌گوید: منظور از کنز در این آیه زکات نیست، بلکه اعم از زکات است و شامل هرگونه جمع‌آوری مالی که در راه کمک به فقرا و ضروریات جامعه صرف نشود می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۹، ۲۵۱). در روایتی امام صادق (ع) می‌فرماید: «خدای عزوجل برای نیازمندان، در اموال ثروتمندان آن مقدار واجب کرده است که آنان را بی‌نیاز کند و اگر می‌دانست که این مقدار آنان را مستغنی نمی‌کند سهم آنان را زیاده‌تر می‌فرمود. گرفتاری فقیران از ناحیه‌ی حکم خداوند عزوجل ناشی نشده است، بلکه ابتلای آنان

از ناحیه‌ی کسانی است که به پرداخت حق آنان اقدام نکرده‌اند، نه از حکم واجب الهی و اگر مردم حقوق آنان را ادا می‌کردند نیازمندان در خیر و خوشی می‌زیستند» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۹، ۹).

بنابراین رفع فقر و تأمین نیازهای فقرا منحصر به حد نصاب زکات شرعی نیست، بلکه تأمین مطلق فقر منظور است. این روایتی روایات دیگری که خواهند آمد دلالت دارند بر اینکه تأمین نیازهای افراد در صورت کفایت نکردن زکات بر عهده‌ی حاکم و دولت اسلامی است و دولت می‌تواند برای رفع فقر و ایجاد توازن اقتصادی به اخذ مالیات تصاعدی از مردم بپردازد. این امر یک ملازمه قطعی است که از تفسیر آیه و روایات وارده فهمیده می‌شود.

امام موسی کاظم (ع) در این زمینه می‌فرماید: «کارگزار حکومت اسلامی، مالی را که خداوند در اختیار او قرار داده است در هشت سهم برای فقیران و مسکینان و به اندازه‌ی نیاز سالیانه‌اش تقسیم می‌کند به گونه‌ای که در سختی و تنگنا نباشند و مازاد بر آن به حاکم اسلامی بر می‌گردد، اما اگر در آمده‌های زکات برای تأمین هزینه‌ها کفایت نکرد، حاکم اسلامی باید از ثروت‌ها و اموالی که در اختیار دارد به میزان رفع نیاز فقیران و محرومان جامعه، در اختیار آنان قرار دهد» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱، ۵۴۱).

شهید صدر در تفسیر این روایت می‌گوید: لفظ عنده دلالت دارد بر اینکه حاکم اسلامی وظیفه دارد اگر زکات برای رفع نیاز فقرا کفایت نکرد از سایر موارد بیت المال فقرا را بی‌نیاز کند (صدر، ۶۸۱). امام علی (ع) در نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌فرماید: «پس از خدا بترس، درباره دسته زبردستان در مانده بیچاره و بی‌چیز و نیازمند و گرفتار در سختی و رنجوری و ناتوانی؛ زیرا در این طبقه هم خواهند است که ذلت و بیچارگی را اظهار می‌کند و هم کسی است که بعتاء و بخشش نیازمند است، ولی (از عفت نفس) اظهار نمی‌نماید، و برای رضای خدا آنچه را که از حق خود درباره ایشان به تو امر فرموده بجا آور و قسمتی از بیت المال را که در دست داری و قسمتی از غلات و بهره‌هایی که از زمینهای غنیمت اسلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرر دار؛ زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره‌ای است که نزدیکترین آنها دارد» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ۵، ۱۰۲۰).

این روایات دلالت دارند بر اینکه اگر به سبب پاره‌ای از محدودیت‌ها، مانند کمبود خمس و زکات یا اجرایی نشدن آن دو، نشود نیازهای نیازمندان را برطرف کرد (همانطوری که در جامعه‌ی امروزی این منابع مالی به درستی جمع‌آوری نمی‌شوند)، حاکم اسلامی موظف است از طرق دیگر و یا از منابع مالی دیگر نیازهای آنان را برطرف کند. این یک دلیل شرعی است مبنی بر اینکه حاکم اسلامی بتواند در صورت

ضرورت و نیاز، به وضع مالیات بپردازد. از موارد مذکور استفاده می‌شود افراد ثروتمند علاوه بر پرداخت حد نصاب شرعی زکات برای رفع نیازهای فقرا باید همچنان کمک کنند و از جمع‌آوری سرمایه خودداری کنند، دولت نیز موظف است اگر زکات برای رفع فقر نیازمندان کفاف نکرد به تأمین نیازهای آنان بپردازد. پس دولت و حاکم اسلامی با توجه به اختیاراتی که برای رفع فقر نیازمندان و ایجاد توازن اقتصادی دارد می‌تواند به اخذ مالیات از ثروتمندان بپردازد.

(و) دلیل ششم - جلوگیری از راکدشدن تولید و تجارت

فلسفه دیگروضع مالیات‌ها جلوگیری از ذخیره کردن سرمایه است. خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن کنز کردن و انفاق نکردن اموال را مورد نهی قرار داده و وعده عذاب داده است (توبه، ۳۴؛ حشر، ۷). علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید: «انفاق در راه خدا عبارتست از آن انفاقی که قوام دین بر آن است، بطوری که اگر در آن مورد انفاق نشود بر اساس دین لطمه وارد می‌آید، مانند انفاق در جهاد و در جمیع مصالح دینی که حفظش واجب است و همچنین آن شؤون اجتماعی مسلمین که با زمین ماندنش شیرازه اجتماع از هم گسیخته می‌گردد و نیز حقوق مالی واجبی که دین آن را به منظور تحکیم اساس اجتماع تشریح کرده، پس اگر کسی به این آیه عمل نکند باید منتظر عذاب خدا باشد؛ زیرا مال را از نظر زمامدار اجتماع پنهان نموده‌اند، در نتیجه در یک گوشه اجتماع مال فراوانی دفن و روی هم انباشته شده، در حالی که در گوشه‌های دیگر اجتماع احتیاج ضروری به پول، حیات اجتماع را تهدید می‌کند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۹، ۲۵۰).

امروزه عواملی زیاد وجود دارد که سبب می‌شود عده‌ای از افراد به جمع‌آوری مال هنگفت بپردازند؛ از این قبیل موارد می‌توان به عدم تقسیم درست بیت‌المال، تفاوت دستمزدها، چند شغله بودن، فساد اداری، عدم نظارت صحیح، احتکار، گرانفروشی، عدم نظام مالیاتی منصفانه و بالا بودن نرخ سودهای بانکی اشاره کرد. شهید صدر در این زمینه می‌گوید: «دولت اسلامی باید در پناه ساخت کامل اقتصادی اسلامی، پول را به نقش واقعی و طبیعی خود که همان وسیله‌ی مبادله‌ی کالا است بازگرداند و نگذارد که پول به وسیله‌ی ربا و اندوختن، وسیله‌ی افزایش ثروت گردد. باید برای پول‌های انباشته شده مالیات قرار دهد و دلال‌های سرمایه‌داری را که تنها ایفاگران نقش واسطه میان تولیدکننده و مصرف‌کننده می‌شود برچیند و با احتکار و تمامی گونه‌های سخت مبارزه نماید و از هرکاری که ایده‌اش برپایی بازار کاذب و کمبود دروغین کالا به خاطر بالا بودن قیمت می‌باشد جلوگیری کند» (صدر، ۱۳۵۸، ۹۹). دولت اسلامی باید جهت افزایش تولید و

تجارت بر سرمایه‌ها و اموال راكد مالیات وضع کند تا سرمایه‌داران مال و ثروت را جهت کار و تولید در اختیار دیگران بگذارند. با این دلیل مشروعیت مواردی از مالیات‌های غیرمستقیم مثل مالیات بر دارایی و مالیات بر املاک نیز روشن می‌شود.

(ز) دلیل هفتم - جلوگیری از تضييع حقوق دیگران

این نیز می‌تواند یکی دیگر از مبانی مشروعیت وضع مالیات‌های حکومتی باشد. البته ممکن است در اینجا گفته شود که جلوگیری از تضييع حقوق دیگران تنها از طریق وضع مالیات نیست که این نظر درستی می‌باشد و باید گفت وضع مالیات تنها یک راه برای جلوگیری از تضييع حقوق است اما نمی‌شود گفت که اگر وضع مالیات تنها راه جلوگیری از تضييع حقوق دیگران نباشد اجرای این عمل بدون کاربرد خواهد بود بلکه اجرایی کردن این مورد می‌تواند تأثیر بسزایی در زندگی مردم داشته باشد؛ زیرا انفال مال همه‌ی مسلمانان و نسل‌های آینده است که اگر قرار باشد مالیاتی از مردم گرفته نشود و از انفال استفاده شود سبب تضييع حقوق دیگران خواهد شد. عمل به این مورد در صدر اسلام در سیره‌ی اولیا و بزرگان دین آمده است. شهید صدر به نقل از کتاب «تاریخ الفتوح الاسلامیه» می‌گوید: «عده‌ای از خلیفه‌ی دوم تقاضا کردند که اراضی مفتوحه را میان جنگ‌جویان ارتش بطور خصوصی تقسیم کند. عمر با صحابه به مشورت پرداخت علی با تقسیم آنها مخالفت کرد، از این رو عمر با صدور حکمی اراضی مزبور را مایملک عمومی اعلام داشت و در نامه‌ای به سعد بن ابی‌وقاص می‌نویسد، اما اراضی و رودها را بین مردم تقسیم نکن، بلکه در اختیار کسانی قرار بده که روی آنان کار کنند و ثروت‌های مزبور باید هم چنان سرمایه عمومی مسلمین باقی بماند؛ زیرا اگر آنها را میان نسل‌های حاضر قسمت کنی نسل‌های بعد بی‌نصيب خواهند ماند» (صدر، ۱۴۱۷، ۴۲۲). بر مبنای این عمل که بر گرفته از سخن امام معصوم (ع) می‌باشد این نتیجه گرفته می‌شود که دولت‌ها می‌توانند از اخذ مالیات به طرق مختلف برای جلوگیری از استفاده‌ی مستقیم انفال که مربوط به حق همه‌ی افراد حال و آینده است جلوگیری کنند. در روایتی دیگر رسول اکرم می‌فرماید: «الناس شركاء فی ثلاث النار و الماء و الكلال (نوری، ۱۴۰۸، ۱۷، ۱۱۴)؛ مردم در سه چیز مشترک هستند آب، آتش و مرتع». این روایت دلالت دارد بر اینکه همه‌ی مردم در انفال و منابع طبیعی شریکند و اگر قرار باشد منابعی مثل نفت و گاز و معادن در یک برهه‌ی زمانی مصرف شود نسل‌های دیگر از این منابع بی‌بهره می‌شوند و آنها هستند که برای تأمین نیازهای خود باید بار سنگین مالیات را تحمل کنند اما اگر مالیات و منابع مالی در کنار یکدیگر و بر اساس کارشناسی مورد عمل قرار گیرند کسی ضرر نمی‌کند و

حق کسی تضییع نمی‌شود. بنابراین در اینجا دولت می‌تواند با اخذ مالیات از استفاده‌ی معادن و دیگر منابع مالی بکاهد. گرفتن عوارض از افراد متخلف و بی‌مسئولیت در راستای جلوگیری از تضییع حقوق افراد، از باب وضع مالیات می‌تواند یکی دیگر از موارد مشروعیت وضع آن باشد. چرا که با وضع چنین عوارض و مالیاتی همه‌ی افراد فرصت استفاده کردن از همه امکانات و مزایا را بدست می‌آورند که این تضییع حقوق امروزه در بسیاری از موارد مثل؛ تخلفات رانندگی، استفاده‌ی نادرست از وسایل عمومی، استفاده‌ی بیش از حد منابع عمومی مثل انرژی و دیگر موارد، اتفاق می‌افتد.

۵- نتیجه‌گیری

وضع مالیات‌های غیر ثابت یک حکم حکومتی محسوب می‌شود که جزء وظایف و اختیارات حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی می‌تواند با توجه به مصالح و شرایط جامعه کمیت و کیفیت این مالیات را وضع کند. وضع مالیات غیر ثابت هر چند سابقه‌ی فقهی به معنای امروزی ندارد اما بسیاری از آیات و روایات بر حقی غیر از زکات و خمس دلالت دارند که وجود این آیات و روایات و موارد دیگری نظیر اجرای قاعده‌ی لاضرر در جهت حمایت از تولیدکنندگان وقاعده‌ی غنم و ضمان در خصوص همه‌ی کسانی که از خدمات رفاهی دولت نظیر تحصیل رایگان سود می‌برند، حفظ ضرورت جامعه‌ی اسلامی و گرفتن مالیات از ثروتمندان جهت ایجاد توازن اقتصادی و افزایش تولید خود، از مواردی هستند که بر مشروعیت مالیات دلالت دارند.

فهرست منابع

۱. قرآن.
۲. نهج‌البلاغه.
۳. ابن اثیر، مبارک بن محمد، (بی‌تا)، النهایة فی غریب الحدیث والاثر، المكتبة الاسلامیة، بیروت.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۵. ابو عبید، قاسم بن سلام، (۱۹۸۸)، الاموال، دار الفکر، بیروت.

۶. اقبال، منور و طریق‌الله خان، (۱۳۸۸)، تأمین مالی مخارج دولت از دیدگاه اسلام، ترجمه‌ی عبدالحسین جلالی و مسلم بمانپور، دانشگاه امام صادق، تهران، چاپ اول.
۷. انصاری، مرتضی بن محمدامین، (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب المحرمه والبیع و الخیارات، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، چاپ اول.
۸. بجنوردی، سیدمحمدبن حسن موسوی، (۱۴۰۱)، قواعد فقهیه، مؤسسه عروج، تهران، چاپ سوم.
۹. پایدار، حبیب اله، (۱۳۵۶)، برداشتهای درباره‌ی مالکیت کارو سرمایه از دیدگاه اسلام، تهران.
۱۰. جعفری تبریزی، محمد تقی، (۱۴۱۹)، رسائل فقهی، مؤسسه منشورات کرامت، تهران، چاپ اول.
۱۱. جمعی از مؤلفان، (بی‌تا)، مجله فقه أهل البیت علیهم السلام، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۱۲. حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعۀ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۱۳. خمینی، روح الله، (۱۴۰۹)، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ سوم.
۱۴. دفتر همکاری حوزه ودانشگاه، (۱۳۷۱)، مبانی اقتصاد اسلامی، سمت، تهران، چاپ اول.
۱۵. رضایی دوانی، مجید، (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مالیه عمومی در اسلام، تهران، سمت، چاپ اول.
۱۶. سرخسی، محمد بن احمد، (۱۴۱۴)، المبسوط، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۱۷. صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم.
۱۸. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۴۱۷)، اقتصادنا، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول.
۱۹. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۴۰۳)، الفتاوی الواضحه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ هشتم.
۲۰. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۳۵۹)، مبانی اقتصادی در جامعه‌ی اسلامی، ترجمه‌ی هادی انصاری، بی‌جا، چاپ اول.
۲۱. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۳۵۸)، نهادهای اقتصادی صدر اسلام، ترجمه‌ی غلام رضا بیات، فخرالدین شوشتری، نشر کوکب.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه‌ی سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۲۳. طبرسی، احمدبن علی، (۱۴۰۳)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه‌ی مترجمان، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم.
۲۵. طوسی، محمدبن حسن، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. صدر، سیدمحمدباقر، (۱۴۰۷)، تهذیب الأحکام، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، چاپ چهارم.

۲۷. طیب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، اطیبا لیبان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، چاپ دوم.
۲۸. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵)، تفسیر نورالثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
۲۹. عیاشی، محمدبن مسعود، (۱۳۸۰)، کتاب التفسیر، چاپخانه علمیه، تهران، چاپ چهارم.
۳۰. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.
۳۱. قزوینی، محمدبن یزید، (بی تا)، سنن ابن ماجه، دارالفکر، بیروت.
۳۲. کرمی، محمد مهدی، پورمند، (۱۳۸۰)، محمد، مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، سمت، تهران، چاپ اول.
۳۳. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷)، الکافی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۳۴. لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۶۸)، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ چهارم.
۳۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۳۶. محقق داماد، مصطفی، (۱۴۰۶)، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، دوازدهم.
۳۷. مراغی، احمد بن مصطفی، (بی تا) تفسیر المراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۸. مطهری، شهید مرتضی، (بی تا)، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، قم، چاپ اول.
۳۹. مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۶)، اصول الفقه، دار النعمان، نجف، چاپ دوم.
۴۰. مغنیه محمدجواد، (۱۴۲۴)، تفسیر الکاشف، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول.
۴۱. منتظری، حسینعلی، (۱۴۰۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه‌ی محمود صلواتی، ابوالفضل شکوری، مؤسسه کیهان، قم، چاپ اول.
۴۲. نائینی، میرزا محمدحسین غروی، (۱۴۲۴)، تنبیه الأمه و تنزیه المله، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۴۳. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
۴۴. نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵)، مستند الشیعه فی أحكام لشریعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام قم، چاپ اول.
۴۵. نوری، حسین بن محمدتقی، (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
۴۶. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، (۱۴۱۶)، مصباح الفقیه، مؤسسه الجعفریه لإحیاء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، قم، چاپ اول.
۴۷. هومن، محمد، (۱۳۵۶)، فرهنگ لغت و اصطلاحات اقتصاد اسلامی، وزارت برنامه و بودجه، تهران.
۴۸. یوسفی، احمدعلی، (۱۳۷۹)، نظام مالی اسلام، مرکز نشر پژوهش حوزه و دانشگاه، اول، بی ج.